

نگارنده: سید محمد طباطبائی

کلید واژه ها: سبک زندگی، انسان، تکامل، فطرت، جامعه

چکیده

بحث سبک زندگی عبارت است از بررسی تمام ابعاد زندگی بشر به معنی مطلق آن در جهت مسیر تکاملی در زندگی بشر. اما باید دید مگر قرآن کریم، ماهیت بشر را چه معرفی می کند و انسانیت او را در چه می داند که چنین ترسیم هایی ارائه می دهد؟ آن کس در دایره انسان ها وارد است که از حق بهره گیرد و به مقام انسان کامل برسد. دین امری فطری است^۱ بنابراین، جدایی از ارزش های دینی، امری جز فراق از ارزش های فطری و متکامل انسانی نیست. سه ضلع در تکامل انسان مطرح میشود: فرد، جامعه و دین. هم فرد بر جامعه تأثیر می گذارد و هم جامعه آن را متأثر می نماید. نقش دین در این مجال، تعدیل سازی روابط فرد و جامعه و برافروختن چراغ هدایت فطرت خدا جوی انسان است. تکامل انسان نیز تنها به دست مبارک رسول الله و امام معصوم (ولی الله) صورت می پذیرد. نکته اول در یک مکتب، انطباق با دین الهی و شریعت حق می باشد. و از همین جا اثر تفاوت مکاتب در اندیشه بشر، روشن و مشخص می گردد؛ زیرا یک مکتب ممکن است جهان بینی فطری را برهم زند و ارزش های فطری را زیر پا گذارد. نقش تمامی این مباحث در مسئله سبک زندگی قابل ملاحظه می باشد.

مقدمه

« فأقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها»^۲

«إنا هدیناه السبیل إماً شاکراً و إماً کفوراً»^۳

انسان در دیدگاه قرآن کریم، موجودی خدا جوست که بر فطرت الهی خویش آفریده شده است. لیکن مختار است و این اختیار، او را در ادامه دادن حرکت بر مسیر فطرت الهی و مقابله با آن قادر ساخته است. انسان هم می تواند در مقام حیوانات باشد و هم متأله به سر برد. این امر در گرو آن است که زندگی متألهانه داشته باشد. بنابراین، شیوه زندگی و سبک معیشت بشر است که مشخص می کند او کیست و به کدامین راه در حرکت؟ ما در این مقاله در پی تبیین همین مسئله می باشیم.

بررسی مفهوم سبک زندگی

مسئله سبک زندگی را به چند نحو می توان تعریف نمود:

۱. بحث سبک زندگی عبارت است از رعایت مطلق اخلاق.

^۱ ر.ک. علامه طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، صص ۱۸۹-۱۹۳ و آیت الله جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، نشر اسراء

، قم، ۱ جلد، بخش یکم، فصل چهارم

^۲ روم، ۳۰

^۳ انسان، ۳

۲. بحث سبک زندگی عبارت است از بررسی امور فردی و روزمره زندگی.

۳. بحث سبک زندگی عبارت است از بررسی تمام ابعاد زندگی بشر به معنی مطلق آن در جهت مسیر تکاملی در زندگی بشر. آن چه در نظر ما صحیح است فرض سوم است زیرا فرض اول، فاقد حیثیات معارفی و فرض دوم تنها در محدوده زندگی مادی بشر می باشد. بنابر این، ما باید تمام ابعاد زندگی بشر را مورد نقد و تحلیل قرار دهیم و مسیر تکامل او را بیابیم. زندگی معتبر و انسانی در دیدگاه قرآن کریم، زندگی الهی است که در آن، فطرت ها شکوفا می شود و انسان، ماهیت الهی و هویت خدایی پیدا می کند. قرآن کریم کسانی را که از یاد او در غفلت به سر می برند و جز به محدوده مادی خود نمی نگرند انسان خطاب نمی کند و هویت آنان را با عباراتی چون «إن هم إلا كالأنعام بل هم أضل سبيلاً» و «فهي كالحجارة أو أشد قسوة» بیان می نماید. و لذا در جای دیگر می فرماید: «و من يعيش عن ذكر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین» از این رو آن چه ما در این مجال پیرامون سبک زندگی ارائه می دهیم داخل در همین تعریف است.

ضرورت طرح بحث

سال هاست بشر زندگی اش را بر اعتقادات و رسوم خاص برپا کرده و سبکی مشخص را در اجتماع خویش به نحو تعینی - و نه تعینی - ترسیم نموده است. این سبک ها و فرهنگ ها وجه متمایز جوامع از یکدیگر و معرف آن و به منزله تابلویی بر سردر آن می باشد. اما از طرفی اهمیت دو مسئله در این میان به چشم می خورد. اول، وحدت انسان ها در مسیر زندگی و دوم تبادلات جوامع در سبک زندگی و فرهنگ. مسئله نخست مترتب بر مبحث فطرت و این هستی الهی و مشترک میان انسان هاست. قرآن کریم در سوره مبارکه روم دین را امری فطری می خواند و نحوه خلقت بشر را بر آفرینش خدا جویانه معرفی می نماید: «فأقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن أكثر الناس لا يعلمون» از طرفی دیگر در سوره انشقاق، غایت حرکت بشر را ملاقات با خداوند متعال بر می شمارد: «يا أيها الإنسان إنك كادح إلى ربك كدحاً فملاقيه». و نیز از سویی می فرماید: «و ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون» بنابر این، مسیر و غایت نظام آفرینش جز مقصود و مطلوب عالی آن - حق متعالی - نیست. همچنین تمام باید و نباید ها بر این جهان بینی فطری و الهی استوار است و از آن، ارتزاق می نماید. از این رو، تعدد دین، امری باطل است و بشر جز یک بینش و یک گرایش که برخاسته از فطرت اوست را نمی پذیرد. قرآن کریم در سوره زخرف چنین می فرماید: «و من يعيش عن ذكر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین» بدین جهت، آن زندگی در نگاه قرآن کریم پذیرفته است که در مسیر نگرش ها و گرایش های الهی او باشد. حال که جاذبه زندگی انسان جز در یک راه، متصور نمی باشد دگر نباید از انواع زندگی های حیوانی موجود در جهان کنونی سخن به میان آورد. اما با ازدیاد رسانه های جمعی و گسترش ارتباط ها اولین مسئله ای که با آن مواجه هستیم تبادلات فرهنگی است. تبادل فرهنگی عبارت است از انتقال بخشی از مفاهیم، ارزش ها و هنجار ها از یک جامعه به جامعه دیگر به نحو تمایل و اختیار. نکته قابل توجه در این مجال، انواع فرهنگ های شکل گرفته است. هر کدام از فرهنگ های مطرح در جوامع و اقوام، ویژگی هایی مختص به خویش دارد که در صورت انتقال به جامعه همجوار خود موجب تضاد فرهنگ ها و یک نا هماهنگی در نظام فرهنگی جامعه مقصود می شود. بنابر این، تشکیل جامعه ای جهانی بر پایه فرهنگی واحد و ثابت، امری سهل المؤمنه نیست تا بتوان پیرامون آن سخن گفت. تنها طریقی که این مشکل را آسان می نماید تشکیل جامعه ای بر مبنای مشترکات فطری و انسانی است که همان آرمان شهر مهدویاً به شمار می آید. بنابر این، تبادلات فرهنگی بایستی بر مناسبت مشخص و مستدل و با دقت انجام گیرد تا مشکلات دیگری را در پی نداشته باشد. در نظر ما به سه سبب، مسئله سبک زندگی و بحث از آن، اهمیت می یابد:

۱. لزوم حرکت بر مسیر فطرت الهی در جهت تحقق غایت خلقت
۲. لزوم استقلال فرهنگی و توانایی در مدیریت نظام فرهنگی جامعه
۳. شکل گیری تمدن نوین بر مبنای فرهنگ اسلام

غایت بحث و ماهیت انسان در قرآن کریم

در مباحث پیشین به ثبوت رسید که در دیدگاه ما، مسئله سبک زندگی پیرامون زندگی به معنای مطلق آن بحث می کند و رسالتی جز تحقق زندگی ایده آل در نگاه قرآن کریم ندارد. بنابراین، مطلوب و مقصود ما در این مباحث ایجاد زمینه ای در بحث و فحص حول همین رسالت است. اما باید دید مگر قرآن کریم، ماهیت بشر را چه معرفی می کند و انسانیت او را در چه می داند که چنین ترسیم هایی ارائه می دهد؟ اساساً اطلاق حیوان و نبات بر کسی که همگی بر انسان و بشر بودن او اتفاق نظر دارند به چه معناست؟

به عنوان مقدمه، مراتب وجود انسان را معرفی می کنیم. در نگاه کتاب الله و ثقل پیغمبر، انسان دارای چهار مرتبه در وجود خود است:

« وجود مادی انسان: همان وجودی است که گیاهان هم دارند: انسان نیز مانند آنها در این مرتبه از هستی اش تغذیه، تنمیه و تولید دارد.

وجود مثالی: همان وجودی است که حیوانات هم دارند و انسان نیز مانند آنان در این مرتبه از وجود خود گرفتار شهوت و غضب است: ﴿يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْسِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾. برخی تنها به فکر خود مادی و مثالی (گیاهی و حیوانی) خویشتن، یعنی خوردن و خوابیدن و لذت بردن اند: ﴿وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾.

وجود عقلی: قرآن درباره مادیگرایان می فرماید که خودشان را فراموش کرده اند: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ﴾. اینها خود مادی (حیوانی) را فراموش نکرده اند، بلکه خود انسانی خویش را فراموش کرده اند و وظایف و انسانیت خویش را به فراموشی سپرده اند.

این مرتبه از «خود»، ناظر به وجود عقلی انسان است که صاحب ادراک و رأی است و انسان با این مرتبه از هستی خود، با معارف الهی مرتبط می شود و برای خود تصمیم عاقلانه می گیرد.

وجود الهی: بالاتر از مرتبه عقلی، همان وجود الهی انسان یا خود نهانی و نهایی اوست که با توجه به تحلیل معنای ظلم، دانسته می شود او دیگر در اختیار ما نیست، بلکه امانتی ویژه در دست ماست. آیه ﴿وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ درباره روح الهی ای است که بالاترین مرتبه وجود انسانی است.^۱ دارنده روح الهی، مسجود فرشتگان است: «فَإِذَا سُوِّتَهُ وَنَفَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»

اینک باید دید ملاک انسانیت در بشریت چیست؟

بنابر آنچه گفته شد اثبات گردید انسان دائماً به سوی حق باید حرکت کند.^۲ پس آن کس در دایره انسان ها وارد است که از حق بهره گیرد و به مقام انسان کامل برسد. قرآن کریم از سویی می فرماید: «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ * أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ»^۳. و از سویی دیگر: «و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل

^۱ حضرت آیت الله جوادی آملی، عبدالله، تفسیر انسان به انسان، ص ۱۶۶

^۲ «يا أيها الإنسان إنك كادح إلى ربك كدحاً فملاقيه» (انشقاق)

^۳ نحل، ۲۰-۲۱

أحياء عند ربهم يُرزقون^۱. همچنین امیر المؤمنین می فرمایند در بیان صفات فاسقان می فرماید: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَّوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ^۲» ((ظاهر انسان دارد و درون حیوان؛ نه درب هدایت را شناسد تا پیروی کند و نه درب کوری را داند تا از آن روی گرداند. و او زنده ی مردگان است.)) آنچه از دلائل نقل به دست می رسد این است که افراد فاسق و کافر از محدوده حیات انسانی بیرون اند و اشخاصی شهیدان بزرگوار با آنکه از زمره مردگان به شمار می روند، حی و زنده نام گرفته اند. قرآن کریم خطاب به رسول خدا (ص) در سوره نمل، می فرماید: « مَا أَنْتَ تَسْمِعُ الْمَوْتَى » ((تو نمی توانی به مردگان صدایت را برسانی.)) حال آن که ایشان در غزوه بدر با مردگان سخن گفت و صدای مبارک خود را به آنان رسانید.^۳ پس آنچه از بیان سابق حاصل می شود، آن است که تنها متألهان در جرگه زندگان و در حیطه انسانیت قرار دارند. بنابر این، انسان واقعی شخص متأله است و هر کسی باید خود را بدان مرتبه برساند.^۴

نقشه تکامل انسان در قرآن

قرآن کریم در طی آیات گوناگون، نقشه تکامل انسان را ترسیم نموده است. از سویی در آیات خلافت، جایگاه وزین او را نمایان می سازد^۵ و از سویی دیگر، خلقت بر پایه فطرت الهی را بیان می دارد.^۶ گاهی، او را مدح می کند^۷ و زمانی، نکوهش می نماید.^۸ در بخشی از آیات، او را مختار خطاب می کند^۹ و در بخشی دیگر، ربط محض و فقیر ذاتی^{۱۰}، همچنین، دانش او را جز به دانش حضوری نپسندد و علم حصولی را فرعیت می بخشد.^{۱۱} در جایی نیز، دنیا را اعتبارات تهی از حقیقت می نامد.^{۱۲} این آیات، همه در تلاش برای نشان دادن غایت و تکامل انسان است تا بفهمد او اصل نیست و او مانع و امثال آن، باطل است. محوریت عالم وجود را جز حق تعالی برعهده ندارد. قرآن کریم، غرض از ارسال کتاب الهی خویش را هدایت بشر می شناساند^{۱۳} و در سراسر آن، این غایت مطلوب را محقق می نماید. دو محور در مسیر تکامل انسان مطرح است: الله و ولی الله. مؤید این مطلب، گرایش فطری انسان به هردوی آن هاست. به الله گرایش دارد زیرا «فطره الله الّتی فطر النّاس علیها» و به ولی الله (انسان کامل) متمایل است چون وجه الله و فیض لا ینقطع اوست و لذا ملجأ و منتهاست. در زیارت جامعه کبیره

^۱ آل عمران، ۱۶۹

^۲ شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ۱ جلد، هجرت - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق. خطبه ۸۷

^۳ من لا یحضره الفقیه، ج ۱۸۰

^۴ رک. جوادی آملی، عبدالله، صورت و سیرت انسان در قرآن و فطرت در قرآن

^۵ بقره، ۳۰-۳۳

^۶ روم، ۳۰

^۷ آیاتی همچون آیه ۷۰ از سوره مبارکه اسراء. برای اطلاع بیشتر رک. شهید مطهری، مرتضی، انسان در قرآن، انتشارات صدرا، قم

^۸ آیاتی مانند آیات ۶۶، ۱۰۰، ۱۱۱ از سوره اسراء و ۷۲ از سوره احزاب

^۹ انسان، ۳

^{۱۰} فاطر، ۱۵

^{۱۱} رک تفسیر انسان به انسان، فصل انسان و علم در قرآن

^{۱۲} انعام، ۳۲- عنکبوت، ۶۴- محمد، ۳۶- حدید، ۲۰

^{۱۳} بقره، ۲

چنین می خوانیم: «ایاب الخلق إلیکم و حسابهم علیکم» در حالی که «و إلی الله المصیر» بنابر این، راه و راهبر مشخص می گردد و یگانگی این دو از همین نکته حاصل می آید.

از این رو در تکامل انسان چند مسئله مطرح است:

۱. هر مسیر، برخوردار از ابتدا، اصل مسیر و انتها می باشد. قرآن کریم درباره ابتدای مسیر حرکت انسان که همان خلقت اوست می فرماید: «إنما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له کن فیکون»^۱ و «فطره الله...». اصل مسیر را نیز معرفی می کند: «إهدنا الصراط المستقیم» و حضرت امام رضا در تأویل آن، به امیرالمؤمنین اشاره کرده اند.^۲ پایان مسیر نیز کاملاً مشخص است: «یا أيتها الإنسان إنک کادح إلی ربک کدحاً فملاقیه»^۳ و «وإلیه تُرجعون»^۴
۲. هر حرکت، لوازم راه می طلبد. قرآن کریم می فرماید: «وإبتغوا إلیه الوسیلة»^۵ و: «فإن خیر الزاد التقوی»^۶
۳. غایت خلقت انسان، انسان کامل است زیرا هنگام اعلام اراده بر خلقت انسان، اشاره به جعل خلیفه الله نمود: «وإذ قال ربک للملائکه إنی جاعل فی الأرض خلیفه»^۷.

۴. آن چه سبب تکامل انسان کامل می گردد عبارت است از تعلیم اسماء: «وعلم آدم الأسماء»^۸.

برای آن که معنای تعلیم اسماء را بدانیم بایستی منظور از تعلیم (علم) و اسماء را تبیین نماییم. حضرت آیت الله جوادی آملی چنین می فرماید: «آفریدگار انسان برای پروراندن او بهترین راه را ازایه می فرماید و آن بیان اسمای حسنا و صفات عالیای الهی است تا انسان که خلیفه خداست، نخست این اسما و صفات را بفهمد و سپس بر محور آن عمل کند و به دنبال علم و عمل، هدایت دیگر انسان ها را بر عهده گیرد و مخالفان حیات انسانی و خلافت آسمانی آدمی را با حکمت و موعظه حسنه و جدال احسن به پیمودن صراط مستقیم فراخواند»^۹ آنچه در این آیه کریمه از آن به ((اسم)) یاد شده است غیر از معنای لفظی آن است.^{۱۰}

حضرت علامه حسن زاده آملی نیز می فرماید: «حقایق، اعیان ثابتة عالمند و مفردات، موجودات خارجیه عینی. پس انسان واجد مقام احدیت جمع است علماً و عملاً، که حق جلّ و علا درباره آدم فرمود: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و بدیهی است که مراد از تعلیم اسماء تنها تعلیم ألفاظ دال بر معانی نیست زیرا که این نحوه تعلیم مخصوص فرا گرفتن لغات است و از عالم ألفاظ، و لغت دانستن علمی نیست که آدم به آن بر ملائکه تفاخر کند و بر آنها برتری داشته باشد بلکه مراد به اسما حقایق مخلوقات است که در عالم جبروت واقعند. آن چنان که مخلوقات سایه اصل خودند. «إذا کان العقل کان الأشياء». زیرا عقل مجمع و مخزن همه موجودات ما دون خود است»^{۱۱}

^۱ یس، ۸۲ (منظور آن است که ابتدای مسیر تکامل انسان از آغاز خلقت اوست. برای اطلاع بیشتر رک. انسان از آغاز تا انجام (سیری در آثار حضرت آیت الله جوادی آملی))

^۲ استرآبادی، علی، تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، ص ۵۳۸

^۳ انشقاق، ۶

^۴ یونس، ۵۶

^۵ مائده، ۳۵

^۶ بقره، ۱۹۷

^۷ بقره، ۳۰

^۸ بقره، ۳۱

^۹ حضرت آیت الله جوادی آملی، عبدالله، صورت و سیرت انسان در قرآن، انتشارات اسراء، قم، ص ۲۸۰

^{۱۰} رک. همان، توحید در قرآن، ص ۲۲۹

^{۱۱} علامه حسن زاده، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۵۰

بنابراین، حضرت آدم { حقایق هستی را دانست و همین علم حضوری او بود که بر تمام خلق، کرامتش بخشید. البته نه بر تمام خلق؛ زیرا چهارده نور پاک بر او برتری دارند. از این رو، حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) در تفسیر همین آیه می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا أَسْمَاءَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ، وَأَسْمَاءَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله)، و على و فاطمه و الحسن و الحسين، و الطيبين من آلهم، و أسماء رجال من شيعتهم، و عتاة أعدائهم»^۱ و از همین جا، جایگاه ولایت معصوم علیه السلام و مقام سترگ او روشن می شود.

۵. بحثی در میان آیات قرآن کریم پیرامون علوم فطری مطرح است و حضرت استاد جوادی آملی در کتاب تفسیر انسان به انسان پیرامون آن به تفصیل سخن رانده اند. ایشان چنین می فرمایند: «قرآن انسان را موجود آگاه بالفعل می داند؛ نه موجود آگاه بالقوه. او هنگام تولد از علوم حصولی بهره ای ندارد؛ ولی دارای علوم حضوری و شهودی است، زیرا انسان روحی مجرد دارد که نزد خود او حاضر است و هرگز از وی غیبت ندارد، پس همواره خود را می بیند و هم اصول و اساس چیزی را که سعادت و شقاوت او را می سازد، بالذات ادراک می کند.

علمی که با انسان زاده می شود و همیشه همراه اوست علم خداشناسی، آشنایی با اسمای حسناى الهی، خطوط کلی وحی و نبوت و راههای اصلی رسالت، شریعت و... است که از نظر قرآن، همگی علومى فطری است.»^۲ بنابراین، انسان از آغاز خلقت نیز در مسیر تکامل قرار می گیرد.

تکامل فردی و تکامل اجتماعی

حال که رابطه میان خالق و مخلوق و ضرورت حرکت بسوی باری تعالی دانسته شد، بایستی از گام بعدی، یعنی تکامل فردی و اجتماعی، سخن به میان آورد. و چون جامعه بالأصله تابع فرد است^۳، باید تفسیری صحیح از تکامل فردی و تکامل اجتماعی ارائه داد. تکامل هر فرد عبارت است از تکامل نفسانی او و تکامل اجتماعی، تکامل مجموع افراد جامعه. لیکن این دو یک بحث نمی باشد بلکه هر یک بر دیگری تأثیر می گذارد و در جامعه شناسی در قالب ارتباط جامعه و فرد از آن سخن می رود. در حقیقت، جامعه هویتی اعتباری دارد که بر افراد آن مؤثر بوده و ارزش ها و هنجارها را تدوین می نماید. این ارزش ها و هنجارها گاهی به نحو تعیینی و زمانی به شکل تعیینی محقق می شود. برخی اوقات، مقرراتی وضع و بر طبق آن، ارزش هایی مشخص می گردد. مانند آن چه امروزه در جوامع بشری انجام می گیرد و قوای حکومتی تعیین می کنند چه چیز هنجار باشد و کدام، ارزش. برای مثال، در فرانسه حجاب را منع می کنند و در آمریکا لواط را جایز می شمارند و هیچ قبح برای این دو کار قائل نیستند. حال آن که در جمهوری اسلامی ایران، هر دو ممنوع می باشد و تخلف از آن، جرم محسوب می شود. در این گونه موارد، جامعه متأثر از فرد است. زیرا گروهی از حاکمان، قانون گذاری و جامعه را موظف به انجام آن می کنند. البته این دسته احکام، ریشه در اعتقادات زمامداران دارد و گاهی هنجارها و ارزش های پذیرفته شده توسط جامعه (به نحو اعدادی و نه علیت تامه) موجب الزام حاکمان قرار می گیرد که بنابر فرض اخیر، جامعه موفق شده است تا بر فرد تأثیر گذارد. اما گاهی این گونه نیست. بلکه هنجارها و ارزش ها بر اثر گذشت زمان و بدون تقنین صورت می پذیرد. مانند آداب و رسوم اقوام. برای

^۱ علامه بخرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۶۴

^۲ آیت الله جوادی آملی، عبدالله، تفسیر انسان به انسان، نشر اسراء، قم ص ۱۷۱

^۳ زیرا جامعه ترکیب اعتباری دارد. و «اجزای مرکب اعتباری، وجود های مستقل و آثار جداگانه خود را دارند و آثاری که از مرکب، نشأت می یابد، چیزی جز مجموع جبری آثار یکایک اجزا نیست.» (حضرت آیت الله مصباح یزدی، محمد تقی، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن، انتشارات موسسه امام خمینی، ۱۳۹۰، قم، ص ۴)

مثال در میان برخی اقوام، ازدواج دختر با کسی غیر از پسرعموی خود، نوعی جرم است و و مستحق مجازات. حال باید دید با وجود این گونه پیچیدگی در هنجارها و ارزشها و اهمیت تأثیر این دو در سبک زندگی یک جامعه، چگونه می توان هنجارهای صحیح را تشخیص داد و ارزشهای شایسته را ترسیم نمود. ذکر چند نکته در این مجال، لازم به نظر می رسد:

۱. ارزشها است که هنجار ساز است و ضد ارزشهاست که هنجار شکنیها را مدیریت می نماید و مؤید بر آن، سیر هنجار در جوامع است و در صورت تأثیر هنجارهای حاکمان بر ایجاد ارزشها نیز تأثیر آنها از یک فرهنگ و ارزش خاص مشاهده می شود.

۲. برخی ارزشها فطری است. مانند حیا و عفاف.

۳. اجتناب بلند مدت از ارزشهای فطری، انسان را بدان بیگانه می سازد.

۴. بیگانه شدن با ارزشهای فطری، ضد ارزشها را به ارزش مبدل می سازد.

۵. تغییر ضد ارزشها به ارزشهای هنجار ساز، سبب می گردد نظام اجتماعی کل، تغییر و تحول یابد و به دنبال آن، جامعه ای متفاوت به همراه افرادی گوناگون نسبت به محیط گذشته به پدید آید. این تفاوت، راه تکامل فردی و اجتماعی را آسیب می رساند.

۶. دین امری فطری است^۱ بنابر این، جدایی از ارزشهای دینی، امری جز فراق از ارزشهای فطری و تکامل انسانی نیست. بنابر آنچه گفته شد، سه ضلع در تکامل انسان مطرح میشود: فرد، جامعه و دین. هم فرد بر جامعه تأثیر می گذارد و هم جامعه آن را متأثر می نماید. نقش دین در این مجال، تعدیل سازی روابط فرد و جامعه و برافروختن چراغ هدایت فطرت خدا جوی انسان است. آن چه بیان شد، پیرامون تأثیر درون ساختاری جامعه بود؛ لیکن گاهی این تأثیر از آن سوی مرزها آغاز شده و تحول ایجاد می کند. برای شناخت بیشتر بدین مسئله باید ابتدا حدود جوامع را مشخص نمود. حضرت آیت الله مصباح یزدی پس از ذکر اقوال جامعه شناسان پیرامون این مطلب، جامعه واحد را چنین تعریف کرده اند: «بنابراین «جامعه واحد» مجموعه ای است از انسانهایی که باهم زندگی می کنند، کارهایشان مستقل و مجزای از یکدیگر نیست، بلکه تحت یک نظام «تقسیم کار» باهم مرتبط است، و آنچه از کار جمعی شان حاصل می آید، در میان همه شان توزیع می شود. می توان گفت که این ملاک، از دیدگاه نظری، بلاشکال است؛ یعنی تقسیم کار اجتماعی و نتایج حاصل از آن می تواند وجه تمایز جوامع باشد، لکن از لحاظ علمی، چنین امری امکان پذیر نیست، مگر اینکه حکومت واحد و استقلال سیاسی نیز در کار آید.

از این روست که بیشتر جامعه شناسان، برای تعیین حدود یک جامعه، حکومت واحد و استقلال سیاسی را به عنوان ضابطه ای پذیرفته اند. به عقیده این جامعه شناسان، منظور از «جامعه واحد» گروهی از مردم است که در یک نظام جداگانه سازمان یافته اند و امور آن را مستقل از نظارت بیرونی، اداره می کنند.^۲ بنابر این، هر مجموعه ای خارج از این گروه، جامعه ای مستقل به شمار می آید و در صورت هر گونه تبادل با جامعه مزبور، امکان انتقال فرهنگ و ارزشهای خود را داراست. اگر این تبادل و انتقال بر مبنای پذیرش ارزشهای فطری مشترک انسانها باشد سبب تکامل می شود و در غیر این صورت، شاهد آشفتگی فرهنگی - اجتماعی خواهیم بود؛ زیرا تضادی عمیق میان مبانی و اصول این جوامع مطرح می گردد و همین امر، موجب عدم ثبات فرهنگی در یک کشور خواهد شد. مؤید بر این سخن، انتقال فرهنگ ضد ارزش اروپایی به ایران و تضاد آن با فرهنگ اسلامی - ایرانی ملت ما در چند سال اخیر است.

^۱ رک. علامه طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، صص ۱۸۹-۱۹۳ و آیت الله جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، نشر اسراء

، قم، ۱ جلد، بخش یکم، فصل چهارم

^۲ آیت الله مصباح یزدی، محمد تقی، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰، صص ۲۶-۲۷

جایگاه انسان کامل و مقام ولایتی معصوم در تکامل فردی و اجتماعی

تکامل انسان تنها به دست مبارک رسول الله ﷺ و امام معصوم (ولی الله) صورت می پذیرد. اینک باید دید انسان کامل چگونه می تواند چنین کار سترگی را انجام دهد؟
ذکر چند مقدمه در این جا حائز اهمیت است:

۱. هراراده دو حیث دارد: فاعل و قابل. بنابراین، تا هر دو شرط محقق نشود، فعل ایجاد نگردد.
۲. وجود از مراتب برخوردار است و اشتداد هر مرتبه از آن، از رتبه دیگر افزون است. (اثبات آن، موکول به حکمت متعالیه می شود)
۳. بالاترین و شدیدترین مرتبه در وجود از آن حق تعالی می باشد.
۴. خداوند، فاعل مطلق و علت تامه هستی است.
۵. انسان کامل، ولی الله، واسطه فیض و وجه الله است و اراده او، اراده خداوند می باشد.

ذی المقدمه

آن چه در مسئله تکامل مطرح است، سلوک انسانی به حقیقت وجودی اوست و آن، جز مقام «أجعلک مثلی»^۱ نمی باشد. بنابر این بایستی تأثیر انسان کامل را در سلوک بشر به سر منزل مقصود شناخت و از او بهره ها برد. برای سلوک و تقرب به مقام حق متعالی، دو سبب نیاز است:

۱. شخص، قابلیت را در خویش ایجاد نماید و خود را آماده حرکت کند که راه بسی دشوار است. امیر المؤمنین در حدیثی تکان دهنده خطاب به دنیا چنین می فرماید:
« یا دنیا! ابی تعرضت أم إلیّ تشوقت، هیهات هیهات لا حان حینک قد بتتک ثلاثا لا رجعه فیک، عیشتک حقیر، و عمرک قصیر، و خطرک یسیر، آه من بعد السفر، و قلّه الزاد، و وحشّه الطریق.»^۲

ای دنیا! آیا متعرض من شده ای یا مرا اشتیاق داری؟ هرگز! هرگز! زمان تو فرا نرسیده است. من تو را سه طلاقه کرده ام و هیچ گاه به سویت باز نخواهم گشت. زندگانی تو حقیر و دون مایه، عمرت کوتاه و خطرت آسان است. آه! آه! چه مقدار سفر دور است و توشه اندک و تنهایی در راه!

بنابر این، انسان باید خود را آماده این کمال و حرکت در صراط مستقیم کند و جز به او نظر ننماید. عمل به احکام دین و اخلاق، مسئولیت فرد در این زمینه به شمار می رود.

۲. کسی حاضر باشد تا او را در موانع یاری نماید. حال باید دید این شخص چه خصوصیتی دارد و چگونه می توان از آن حضرت بهره مند گردید؟

بنابر آن چه پیرامون انسان کامل و حیثیت الهی در مباحث پیشین گذشت، بدون هیچ شک مصداق اتم آن، اهل بیت عصمت و طهارت [، مشخص می گردد و نقش اساسی و محوری آنان در تکامل بشر، تدقیق. توسل، شفاعت، عمل به کلمات ایشان و

^۱ حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیر المؤمنین، ص ۱۰۵

^۲ ابو حیون، نعمان بن محمد، شرح الأخبار فی فضائل أئمة الأطهار، ج ۲، ص ۳۹۲

امثال آن، وظیفه سالک و ولایت تکوینی و تشریحی امام، نقش حضرتش می باشد. بحث پیرامون این مسائل بسیار مفصل است و جز به اختصار توان سخن از آن نمی باشد.

معنای ولایت

امام خمینی (قدس سره) در کتاب آداب الصلاة خویش در بیان حقیقت ولایت چنین می فرمایند:

« حقیقت خلافت و ولایت ظهور الوهیت است، و آن اصل وجود و کمال آن است. و هر موجودی که حظی از وجود دارد، از حقیقت الوهیت و ظهور آن که حقیقت خلافت و ولایت است حظی دارد، و لطیفه الهیه در سرتاسر کائنات از عوالم غیب تا منتهای عالم شهادت بر ناصیه همه ثبت است. و آن لطیفه الهیه حقیقت «وجود منبسط» و «نفس الرحمن» و «حق مخلوق به» است که بعینه باطن خلافت ختمیه و ولایت مطلقه علویه است. و از این جهت است که شیخ عارف شاه آبادی دام ظلّه می فرمود که شهادت به ولایت در شهادت به رسالت منطوی است، زیرا که ولایت باطن رسالت است. ^۱»

در جای دیگر نیز این چنین می نگارند:

« و چون حقیقت ولایت به نزد اهل معرفت عبارت از فیض منبسط مطلق است، و آن فیض خارج از همه مراتب حدود و تعینات است، و از آن تعبیر به «وجود مطلق» شود، فطرت به آن حقیقت متعلق است اما تعلق تبعی؛ چنانچه خود آن حقیقت، حقیقت مستظله است، و آن را تعبیر به «ظل الله» کنند، و آن را «مشیت مطلقه» و «حقیقت محمدیه و علویه» دانند.

و چون فطرت فنای در کمال مطلق را خواهد، حصول آن حقیقت- که حقیقت ولایت است- حصول فنای در کمال مطلق است، پس حقیقت ولایت نیز از فطریات [است] و از این جهت است که در روایات شریفه: «فَطَرَتِ اللهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» را گاهی تفسیر فرموده به «فطرت معرفت» و گاهی به «فطرت توحید» و گاهی به «فطرت ولایت» و گاهی به «اسلام». و در بعضی از روایات است که از حضرت باقر- علیه السلام- روایت شده که فرمود: «فَطَرَتِ اللهُ التِّي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»

لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَ عَلِيٌّ أَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ لِيُّ اللهِ» است. و تا این جا توحید است.

و این حدیث شریف شاهد مقاله ماست که ولایت از شعبه توحید است؛ زیرا که حقیقت ولایت فیض مطلق است، و فیض مطلق ظلّ وحدت مطلقه [الهی] است. و فطرت، بالذات متوجه کمال اصلی، و بالتبع متوجه کمال ظلی است. و این کلام را بیانی دیگر است که از آن ناچار صرف نظر کنیم. پس معلوم شد معرفت و توحید و ولایت از امور فطریه است. ^۲»

نتیجه

^۱ حضرت امام خمینی، سید روح الله، آداب الصلوة، ص ۱۴۱

^۲ حضرت امام خمینی ره، سید روح الله، شرح حدیث جنود عقل و جهل، صص ۱۰۰-۱۰۱؛ ر.ک. فروغ السادات رحیم پور، امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی (س)، مؤسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۷، تهران

بنابر این، چند نکته در بحث ولایت انسان کامل مطرح می گردد:

۱. ولی الله عین فیض حق تعالی می باشد. حضرت آیت الله جوادی آملی درباره وجه الله چنین می فرمایند:

« سرّ نافرجامی کاری که با نام خدای سبحان آغاز نگردد و جامع حسن فعلی و فاعلی نباشد آن است که بقا تنها از آن وجه خداست: ﴿كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ ، ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ و اگر کاری برای «وجه خدا» نبود و از بقا سهمی ندارد. وجه خدا همان فیض اوست که در همه عوالم هستی ظهور دارد و بدون آن نه فاعل از بقا سهمی دارد و نه فعل او.»^۱ برای فهم بهتر این مطلب، بدین روایت تمسک می جوئیم:

شخصی از شیعیان از طریق محمد بن عثمان -نائب خاص امام عصر علیه السلام - نامه ای از سوی حضرت بقیه الله علیه السلام دریافت نمود. آن حضرت در این نامه به تبیین مقام ولایت پرداخته و می نگارند:

« بسم الله الرحمن الرحيم أدع في كل يوم من أيام رجب- اللهم إني أسألك بمعاني جميع ما يدعوك به ولاة أمرک المأمونون علی سرک المستبشرون بأمرک الواصفون لقدرتک المعلنون لعظمتک أسألك بما نطق فيهم من مشيتک فجعلتهم معادن لكلماتک و أركاناً لتوحيدک و آياتک و مقاماتک التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفک بها من عرفک لا فرق بينک و بينها إلا أنهم عبادک و خلقک فتقها و رتقها بیدک بدؤها منک و عودها إليك أعضاد و أشهاد و مناء و أذواد و حفظه و رواد فبهم ملأت سماءک و أرضک حتی ظهر أن لا إله إلا أنت »^۲

ترجمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

در ایام ماه رجب، روزانه این دعا را بخوان:

خداوندا! از تو خواهم معانی و حقایقی را که والیان امر تو از پیشگاهت درخواست نموده اند. آنان که بر سر تو امین، از امر تو در سرور، توصیف نمای قدرت تو و آشکار کننده عظمتت می باشند. از تو می خواهم بدانچه از اراده ات در آنان سخن رفته است. پس گذاردی معدن کلمات خود^۳ و ارکان توحید خود و آیات خویش^۴ و مقاماتت که در هر مکان جای اندازد. به اینان است که تو را شناسد آن که شناسد. نباشد هیچ تفاوتی میان تو و آن ها جز آن که بندگی ات کنند و خلق تو باشند...

۲. گرایش به انسان کامل و ولی الله، فطری است. بنابر این، لازمه این تعلق آن است که به متعلق توجه تام شود تا انسان در مسیر تکامل و فطرت الهی خویش قرار گیرد.

۳. ولی الله، مظهر صفات الهی است و اراده حق تعالی با او حاصل شود. بنابر این، هدایت الهی نیز با او صورت می پذیرد.

^۱ حضرت آیت الله جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۲۹۹

^۲ طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۸۰۳

^۳ « ولو أن ما فی الأرض من شجرة أقلام و البحر ما یمده من سبعة أبحر ما تعدت کلمات الله » لقمان، آیه ۲۷

^۴ « عم یتسائلون، عن النبأ العظیم، الذی هم فیہ مختلفون » نبأ، آیات ۱-۳

نکته : از آنچه گذشت همچنین روشن می شود مسئله مقام امامت علاوه بر مرجعیت سیاسی، مرجعیت معنوی را نیز داراست.

نقش دین در هویت بخشی و زندگی متکامل

چنانکه گذشت، دین امری فطری، واحد و بر مسیر همان هستی الهی بشریت است. انسان حقیقی نیز کسی خواهد بود که از این مسیر به حد وافی بهره برد. حال بایستی با دقتی افزون تأثیر دین را در زندگی متکامل دریافت تا بتوان از این دریای رحمت بیکران الهی، جرعه جرعه نوشید و نور برکشید. در بررسی هویت انسان با دو نکته مواجه می شویم:

۱. انسان موجودی دو بعدی است: فطری و طبیعی. اما اساسی ترین ناحیه از وجود او همان بخش فطرت است که تمام شخصیت او متأثر از آن می باشد و ناحیه خاکی وجود او از آن، بهره مند شود. برای تبیین مطلب، رابطه میان فطرت و طبیعت انسانی را بیان می کنیم تا به هویت و شخصیت انسان معرفت و آگاهی یابیم.

« فطرت و طبیعت، هر دو از قوای روحانی انسان اند؛ با این تفاوت که فطرت، نحوه هستی روح بلند انسانی است و مرتبه وجودی آن، نسبت به طبیعت بالاتر است، و طبیعت نیروهای تدبیری روح انسان است که عهده دار امور طبیعی بدن مادی اوست؛ نه صرف جرم بدنی و جسم مادی که پس از مرگ هم نمی ماند... روح انسان می تواند با قدرت گزینشی که خدا به او داده، هر یک از فطرت یا طبیعت را در ابعاد مختلف وجود خود (یعنی علم، اراده و عمل) حاکم کند که مسلماً حاکمیت فطرت، به دلیل همسویی و همنوایی با روح الهی و ودیعه ملکوتی انسان، شاکله او را الهی می کند و طبیعت، چون با بدن مادی و عالم خاکی پیوند دارد، در صورت حاکمیت، انسان را منکوس و معکوس به سمت عالم ماده و طبیعت سوق می دهد.»^۱

قرآن کریم در کلامی دلنشین از یک سو و هشدار دهنده از سوی دیگر، مردم را مورد خطاب خویش قرار داده و دنیا را چنین توصیف نموده است:

« إعلموا أنما الحياة الدنيا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الأموال و الأولاد کمثل غیث کفار نباته ثمّ یهیج فتره مصفراً ثمّ یکون حطاماً و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان و ما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور »^۲

بدانید که زندگانی دنیا تنها بازیچه و سرگرمی و زینت و فخر فروشی میانتان و تفاخر بسیار در اموال و فرزندان است. مانند بارانی که رویش گیاه آن، کفار را به تعجب و امیدوار دارد. سپس خشک می شود و آن را زرد می بینی و سپس از خشکی می شکنند. و در آخرت عذاب شدید و مغفرت و رضوان الهی است و زندگانی دنیا جز کالای غرور و فریب نمی باشد.

این آیه مبارکه، دنیا را موجب غفلت میداند و از آن جا که تفاوت مهم دنیا با آخرت در جسم خاکی و مادی است و از طرفی هم برای توجه به عوالم برتر، نیاز به رهایی از جسم است. پس آنچه انسان را به جسم و اوصاف دنیایی گره زند مذموم و هرچه انسان را به عوالم دیگر سیر دهد و از جسم رها سازد، موجب کمال و مستوجب مدح است.

^۱ حضرت ایت الله جوادی املی، عبدالله، انسان از آغاز تا انجام، صص ۱۱۷-۱۱۸

^۲ سوره حدید، آیه ۲۰

۲. فطرت، تنها یک راه است حال آن که راهنما از راه و مسیر به مراتب اهمیتی افزون دارد. ممکن است کسی راه نشناسد اما راهنما بتواند او را در راه بگذارد. برنامه زندگی انسان که از سوی خالق انسان ارسال و به واسطه ولی الله ابلاغ گردید، همانا جامع ترین برنامه زندگی و ابزار سعادت است. زیرا اولاً مطابق با فطرت بوده، ثانیاً مطابق با تمام نیاز های صحیح او و ثالثاً صاحب و ابلاغ کننده آن، به وضع انسان آگاه است. و از خطا مصون. بنابر این، دین محوری ترین موقعیت را در زندگی بشر داراست و زندگی متکامل انسانی در گرو آن می باشد.^۱

هستی شناسی و پایه های ایدئولوژی در مکتب

نظام معرفتی انسان از ترتب برخوردار است؛ به گونه ای که تا از این سلسله گذر نکند به دانش خود نظم نتواند بخشد. شناخت هستی و واجب تعالی نباشد، معرفت انسان سودی ندارد و تا انسان معرفتی نگردد شناخت ما سوای او لغو باشد و تکامل علمی انسان محقق نگردد. تمام این مباحث مترتب است بر آن که نظامی معرفت شناسانه در شخص صحت یابد و اصول و باید های نظام علمی خویش را فراگیرد. نقش دین در این میان، عبارت است از شکوفا ساختن معرفت فطری انسان. آنچه تا پیش از این از آن سخن می رفت، پیرامون مسئله دین بود. لیکن در این مجال، گفتاری چند درباره مکتب خواهیم گفت و تأثیرات هستی شناسی و ایدئولوژی آن را بیان خواهیم نمود.

تفاوت دین و شریعت

« دین همه انبیا مانند دین خاتم انبیا اسلام بوده و اگر تفاوتی در ادیان گذشته وجود دارد در فروع جزئی، به نام شریعت و منہاج است چنان که قرآن می فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمَنْهَاجًا﴾^۲ و گرنه خطوط کلی دین که اسلام باشد، ثابت است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۳ همه انبیا مردم را به اسلام دعوت کرده اند؛ زیرا ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾^۴ اگر کسی دینی غیر از دین اسلام را انتخاب کند هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و تنها دینی که خدا می پسندد، اسلام است. چون اسلام ﴿عِنْدَ اللَّهِ﴾ است و هر چه «عند الله» باشد، از دگرگونی و زوال مصون است: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۵ پس اسلام امر باقی و ثابت است. قهراً خطوط کلی دین که مجموعه معارف اولیه و قوانین عامه الهی باشد، ثابت و لایتغیر است، لذا عنوان دین الهی تعدد پذیر نبوده و تثنیه و جمع در آن روا نیست.^۶

تفاوت مکاتب با یکدیگر گاهی در خروج از اصول دین است و گاهی در خروج از اصول شریعت.

^۱ برای اطلاع بیشتر رک. صورت و سیرت انسان در قرآن، بخش دوم، فصل دین و رهبری انسان در قرآن و همچنین: آیت الله جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، بخش ۲، فصل ۴ (فطری بودن مجموعه معارف دین) آیت الله جوادی آملی درباره ارتباط دین و فطرت چنین می فرمایند: قرآن کریم این ادعا را کاملاً تبیین می کند و می گوید: دین به معنای مجموعه معارف، اخلاق و احکام خواسته فطرت است و چون فطرت انسانها تغییر نکرده و نمی کند، پس دین الهی، تا انسان هست، تغییر نمی کند.»

^۲ مائده، ۴۸

^۳ آل عمران، ۱۹

^۴ آل عمران، ۸۵

^۵ نحل، ۹۶

^۶ جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، انتشارات اسراء، قم، ص ۱۴۶

بنابر این، نکته اول در یک مکتب، انطباق با دین الهی و شریعت حق می باشد. و از همین جا اثر تفاوت مکاتب در اندیشه بشر، روشن و مشخص می گردد. یک مکتب ممکن است جهان بینی فطری را برهم زند و ارزش های فطری را زیر پا گذارد. حال آن که یک مکتب دیگر آن ها را به عنوان اصول موضوعه بپذیرد و تمام هنجار ها (باید ها و نباید ها) را بر اساس آن، تنظیم نماید. لذا بایستی بر اساس ملاک و مبانی پیش گفته، مکتب حق را تشخیص داد و برپایه آن، عمل نمود. آنچه پیش از این گفتیم در عالم ثبوت محوری داشت و این مطلب، مربوط به عالم اثبات می باشد. بنابر این، انطباق ثبوت و اثبات است که سبب تدوین سبک زندگی صحیح انسانی می شود و انسان را به سرمنزل مقصود خواهد رساند.

جمع بندی و نتیجه گیری

۱. انسان، موجودی با ارزش است. اما هم می تواند به برتر فزون کند یا به پست تر، نزول.
۲. انسان موجودی مختار است و همین اراده سبب می شود تمام درجات را بتوان تجربه کند.
۳. زندگی انسانی ویژگی های خاصی دارد که از زندگی حیوانی متمایز می نماید.
۴. بحث پیرامون سبک زندگی عبارت است از بررسی تمام ابعاد زندگی بشر به معنی مطلق آن در جهت مسیر تکاملی در زندگی بشر.

۵. سبک زندگی اسلامی در پی سه امر است:

- (۱) لزوم حرکت بر مسیر فطرت الهی در جهت تحقق غایت خلقت
 - (۲) لزوم استقلال فرهنگی و توانایی در مدیریت نظام فرهنگی جامعه
 - (۳) شکل گیری تمدنی بر پایه فرهنگ اسلام
۶. بازگشت به فطرت و اطاعت از دین مطابق با فطرت از جمله مسائل در تحقق سبک زندگی اسلامی می باشد.
۷. انسان کامل و ولی الله الأعظم، تنها واسطه تکامل انسان است.
۸. جامعه و فرد تأثیر و تأثر متقابل دارند. از این رو، در تکامل انسان و سبک زندگی اسلامی، بایستی بدین مطلب توجه بسیار داشت.

منابع و مآخذ

قرآن کریم

جوادی آملی، عبد الله، تفسیر انسان به انسان، نشر اسراء، قم

_____، فطرت در قرآن، نشر اسراء، قم

_____، تسنیم، نشر اسراء، قم

فروغ السادات رحیم پور، امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی (س)، مؤسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۷، تهران

مصباح یزدی، محمد تقی، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰

نکته: در این مقاله از نرم افزار مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی استفاده شده است.